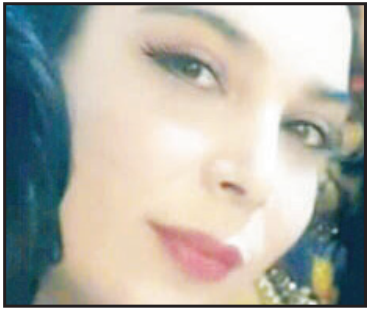




گرد کردند و گرمی داشتند
تا به سنگ اندر همی بنگاشتند
دانش اندر دل چراغ روشنست
وز همه بد بر تن تو جوشنست

رودکی

تا جهان بود از سر مردم فراز
کس نبود از راز دانش بی نیاز
مردمان بخرد اندر هر زمان
راز دانش را به هر گونه زبان



زهرا اسماعیلی

جنگنده های قلبم را
بر فراز شهری که نفس میکشی
به پرواز در میاورم.
آماده نبردی نابرابر
خون در برابر عشق
تمام آدمهایی که روزی سلامت
داده اند

به خاک و خون، خواهم
کشید
من دیکتاتوری ترین عاشق عالمم



زهرا شیخی

این جماعت همه نا اهل و دغل
این جماعت همه بر خشم غضب
میزنند بر سر تو، طبل تنهایی را
نکند بچه شوند هلهلکی
سر یک کینه ی چرکین
تو را خواب کنند؟
نکند بروی بند دم پاره شود؟
نکند هر چه غم است کنج دم لانه

کند

نکند رو بزخم بر در و بر صحن خدا
که نتواند به بزرگی خودش
حتی دگر کاری کند

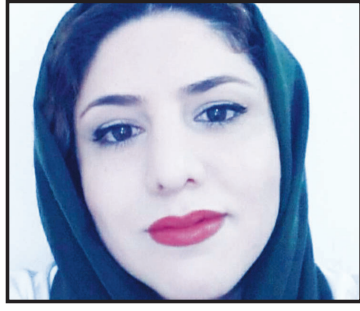


منتظر داستان و اشعار شما هستیم

لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر
روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید.
ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است
و مطالب ارسالی برگشت داده نمی شود.

toloudaily@gmail.com

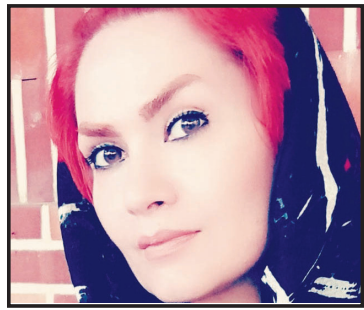
کارشناس (این شماره) سرویس ادبی-هنری: محمود شیربازو



مریم گمار

منتشر شده ام در تو
به هزاران شکل
در سطر سطر چشمانت
در خزر امنِ شانه
در قوس لب
رودم و سیال
در آغوش خاورمیانه ایت

بادم و
پیچیده بر گلوے زمان
نیسته را پس مے زخم
من زندگیم و درجریان



سمیرا قاجار

به خیال پریشانم
باران زده است
و خفقان دم
نگاه شبم را می آزارد!
تو زنجیر شده ای به چشمانم
و من تو را با کابوسی تلخ
ژرفای یک خواب باران می شوم....



فرزانه الله یاری

هر بیت نگاهت غزلی عرفانی
ست
بوسیدن رویت هوسی پنهانی ست
در ساحل قلبت صدفم جا مانده
دریای غمت دلهره ای طوفانی ست
در چهره ی شادت غم خود میبینم
لبخند تو آغازگر ویرانی ست

ابری شده حالم به هوایت امشب
چشمان غم آلوده ی شب بارانی
ست

لب بسته به دنیای تو می آیم باز
شاید سخنی بر ورق پایانی ست



قاسم بغلانی

آه نوه عزیزم که تو را ندیدم
نوه عزیزم!
ما یخ بسته بودیم
دست و پا
دست و پا زدن در سرما
البته خورشید بود
کار خودش را می کرد
توضیحی نداشت
یک روز که هر روز بود
باید وقتمان را هدر می دادیم
یک خواب سرد
مثل سلولی که باید خارج میشد
یا سلولی که از آن خارج نشدیم
نمیدانم اما نوه عزیزم
تو فیلم ما را خواهی دید یا نه
مثل فیلمهای انقلابی
همیشه شورش را دوست داشتم
برای تو باید زیبا باشد
که سلول یخ زده ما را گرم کنی!



اکبر نصرتی

وقتی چراغ وداع
در سیاهی چشمانت فروزان شد

اولین دیدار
آخرین دیدار بود
هزاران حرف ناگفته در دم ماند
به یاد اولین دیدار
چون چنگ و عود
از تار و پودم ناله بر می خیزد
و این
آخرین شعری است که برای تو می نویسم

کتاب صفر مطلق به قلم سرکار خانم
معصومه باقری و انتشارات پایتخت یک رمان
پر شور از عشق و جنون در دوران دفاع مقدس، قصه ای غمین و عاشقانه
که خواننده را به نخلهای بی سر جنوب - خوزستان و سرهای بی تن می برد،
در این اثر مظهر عشق معنوی در نوجوانان، مردم مدافع و عشقهای الهامی
در جوانان به خوبی و زیبایی به تصویر کشانده شده بطوریکه خواننده
احساس میکند یک فیلم و یک اثر زنده را از نزدیک تماشا میکند، یاسر
عاشقی در آتش و گلوله باران جنگ و سلما دختری که هم نقش لیلی و هم
نقش مجنون را داشت، این رمان زیبا را به وطن دوستان و عاشقان توصیه
می کنم.



معرفی کتاب